

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در صوری بود که تصریح شده است برای کشف؛ صورت اولی این بود که اجازه فقط و فقط اماره است نشانه است کاشف است از این که این معامله فضولی از زمان تحقق و زمانه‌ی فضول صحیح بوده است و خود این دارای سه فرضیه بود، فرضیه‌ی اولی این بود که گفته شود که آنچه که شرط است برای صحت معامله تقارن معامله با رضایت است اعم از رضایت فعلی و تقدیری. و اجازه‌ی متأخره قهراً کاشف است از این که در آن زمان که فضولی معامله را انجام داده است این تقارن با رضای مالک وجود داشته. البته با رضای تقدیری او. پس معامله از همان زمان تحقق واحد شرط صحت بوده و معامله از همان زمان صحیح بوده. که این مسلک محقق رشتی رضوان الله علیه بود. خب اشکالاتی هم سید یزدی قدس سره بر این فرمودند و هم محقق خوئی بعضی اشکالاتی را داشتند که گذشت. ان شاء الله برمی گردیم به این فرضیه، چون حضرت امام قدس سره بنحو تفصیل این فرضیه‌ی محقق را نقل فرمودند و داوری کردند مفصلاً برمی گردیم به آن.

فرضیه‌ی دوم این بود که گفته بشود صحت عقد مشروط به یک شرایط مجهوله‌ای هست که ما نمی‌شناسیم آن‌ها را. آن قبلی می‌گفت شرطش رضایت اعم از فعلی و تقدیری، این می‌گوید که نه این شرطی دارد که ما آشنای به آن نیستیم آن را نمی‌شناسیم، اما اجازه کاشف از وجود آن امر مجهول است، این هم فرضیه‌ی دوم. محقق یزدی قدس سره به این فرضیه‌ی دوم اشکال می‌فرمایند به این که این «دعوی أن الشرط أمر آخر مجهول لنا مقارن للعقد رجم بالغیب» این «رجم بالغیب» از تیر انداختن به یک غیب هست که نمی‌دانیم به کجا می‌خورد این تیر، همین جور ما می‌گوییم یک امر مجهولی بوده که ما اطلاع از آن نداریم ولی این امر مجهول در همان زمانی که فضولی معامله را انجام داده مقارن با معامله بوده، پس از همان موقع و آثار از همان موقع بار می‌شود، این «رجم بالغیب». خب این اشکال که این «رجم بالغیب» اشکال مهمی نیست یا

وارد نیست چون صحبت آقایان این است که می‌خواهند بگویند امکان ثبوتی دارد، بنابراین اگر در مقام اثبات روایاتی بود، ادله‌ای بود که آن‌ها ثابت می‌شد که این صحت از همان زمان تحقق از ناحیه‌ی فضولی وجود داشته است این قابل تصویر است، امر ممتنعی نیست، مستحیل نیست که ما بگوییم نمی‌توانیم به این ظواهر عمل بکنیم باید آن‌ها را توجیه کنیم یا «یرد علمه الی اهل» چون ممکن نیست، نه، یک امر ممکن است. پس بنابراین همین که برهانی بر بطلان این نداریم و احتمال دارد یک چنین چیزی باشد برای مقصدی که آقایان دارند دنبال می‌کنند که می‌خواهند امکان در مقابل استحاله را اثبات کنند تا راه برای اخذ به ادله‌ای که از آن استفاده می‌شود صحت، از زمان تحقق از ناحیه‌ی فضولی بوده است قابل رفع بشود، بنابراین این مشکلی از این جهت

س:

ج: نه این غیر از آن است، نه می‌گوییم یک شرطی دارد، آن شرط برای ما چی هست؟ مجهول است که چیست و قول اول یعنی فرضیه‌ی اول با فرضیه‌ی دوم اشتراک دارند در این جهت که هر دو می‌فرمایند که شرط دارد. یک شرط مقارن هم وجود دارد، منتها مرحوم رشتی می‌فرماید آن شرط مقارن رضایت است اعم از فعلی و تقدیری. این قائل می‌فرماید که نه، رضایت نیست چون آن اشکال دارد ولی یک چیز مجهولی وجود دارد، شرطی هست ولی شرط مجهول است که مقارن بوده است.

اشکال بعدی که ایشان می‌فرماید «مع أنّه خلاف ظاهر الأدلّة فإنّها ظاهرة بل صریحه فی شرطیّة النفس الرضا» می‌فرماید که از نظر مقام و اثبات این خلاف ظاهر ادله است، چون در ادله فرموده «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء/29) که تقیید فرموده بود تجارت را به این که ناشی از تراضی شده باشد. پس این آیه نصّ است به قول ایشان صریح است در این که رضایت، البته این رضایت عامه نیست این شرط برای صحت معامله است، قید است برای صحت معامله است. پس بنابراین شما بفرمایید که نه از رضایت شرط نیست یک امر آخری که آن مجهول است که با این سازگار نیست، بلکه چون این رضایت ظاهرش هم رضایت فعلی است و ما می‌دانیم در آن زمان رضایت نبوده باید بگوییم که آن معامله در

آن زمان فاقد شرط بوده و خلاف این چیزی است که ما از ظاهر این ادله می فهمیم. البته همان طور که در موقع استدلال به این آیه و سایر ادله بیان شد در این آیه ی مبارکه دو نظر هست، یک نظر این است که این «عن تراض منکم» تقیید است، قید است برای تجارت، ولی یک نظر دیگر این است که این خبر است یعد از خبر است «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» یعنی یا تجارت باشد یا نه، رضایت طرفین است آن وقت بعد این باشد که او در آن مال تصرف کند این در این مال تصرف بکند. البته ظاهر، بعید نیست که جوابش بشود که ظاهر تقیید است «تجارة عن تراض» اما یک تفصیل هم و یک نظر هم هست که «عن تراض» خبر بعد از خبر هست. اگر این را گفتیم دیگر «تجارة» قید ندارد باید تجارت باشد. خب این هم که ذیل فرموده است «مع أنه خلاف ظاهر» این هم خدمت شما عرض شود که باز هم همان عرضی که در «رجم بالغیب» گفتیم این جا هم می آید که ما اگر می خواستیم ترتیب اثر به این بدهیم خب می فرمودند خلاف ظاهر است، اما اگر بگوییم که چی؟ اگر بخواهیم این جور بگوییم که این امکان دارد، پس اگر ادله ای داشتیم قابلیت اخذ وجود دارد، منتها آن وقت تعارض باید بگوییم می شود، یعنی در مقام استنباط بعد آن ادله ای که می فرماید از روز اول صحیح است بنابراین قابلیت اخذ دارد من حیث هو هو، چون امر مستحیلی نیست. منتها در مقام اثبات می گوئیم خب ظاهر آن روایت مثلاً روایت عروه بارقی فرض کنید یا صحیحی قیس یا فلان این است که از روز اول درست است، آیه ی تجارت می گویند «تجارة عن تراض» مقتضایش این می شود که نباید درست باشد، چون آن موقع مقارن با این نبوده. این چی می شود؟ مگر این که آن وقت حل کنیم این معارضه را در این جا، بگوییم این اخص مطلق است مثلاً، این در موارد خصوص با بیع فضولی می گوید، در موارد بیع فضولی شارع رضایت متأخره را هم به آن اکتفاء کرده. این دیگر آن بحث جدا می شود، فعلاً بحث حالا در مقام اصل اثبات امکان است.

س:

ج: بله حالا آن؟؟؟ البته خلاف است حالا دیگر بحث هایش آن جا که خلاف ظاهر هست.

س:؟؟؟ خبر بعد از خبر نباشد قید باشد، اما قید بعد از؟؟؟ تخصیص نمی تواند بزند. «تجارة عن تراض»؟؟؟

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظله
موضوع: بیع فضولی
تاریخ 1401/08/21

ج: نه دوتا بحث است ...

س:؟؟؟ درست است تخصیص نمی‌زند اما اطلاق هم دارد

ج: بله اطلاق دارد، مثل «وَرَبَائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ» (نساء/23)

و اما سوم، نظریه‌ی سوم این بود که هیچ شرطی ندارد صحت معامله، خدای متعال بعضی معاملات را نافذ قرار داده بعضی‌اش را قرار نداده. شرطی ندارد که بگوییم کشف می‌کند یک شرطی در آن زمان بوده است. منتها اجازه را علامت قرار داده که هرجا اجازه‌ی مالک بود بگو آن‌جا را من نافذ قرار دادم، هرجا اجازه‌ی مالک نبود بگو که من آن‌جا را نافذ قرار ندادم ولی اجازه‌ی مالک هیچ‌گونه دخالتی در صحت ندارد، صرف کشف است از این‌که خدای متعال این معامله را صحیح قرار داده است یا صحیح قرار نداده است.

خب ایشان می‌فرمایند که «وَأَمَّا الثَّالِثُ فَلِذَلِكَ» یعنی به همان دلیلی که بالا گفتیم در دومی گفتیم این هم همان «رجم بالغیب» است، ما بیاییم بگوییم که بله این‌جوری است این به چه دردی می‌خورد؟ این «رجم بالغیب» است و دو هم این‌که مخالف ظاهر ادله است، ظاهر ادله این است که رضایت شرط است نه این‌که رضایت و این‌ها شرط نیست این‌جا شرط نیست، خدا یکی را نافذ قرار داده یکی را نافذ قرار نداده و امثال ذلک.

خب این هم جوابش همانی است که عرض شد، جوابش همان است که ما فعلاً در مقام ثبوت داریم صحبت می‌کنیم و لعل محقق خوئی که در تنقیح فرموده است که این‌که ما بخواهیم بگوییم این اماره‌ی وحده هست، این اشکالی ندارد امکان ثبوتی دارد انما الکلام در این‌که با ادله‌ی اثبات سازگار نیست، شاید نظر شریف‌شان به همین است که بله این‌ها هم که اثبات می‌شود و همه‌ی این‌ها برای اثبات امکان کفایت می‌کند. اگر چه عرض کردیم که ایشان فقط همین آخری را فرمودند در تنقیح، آن اول و دوم را ایشان نقل نکردند در تنقیح. بعد سید رضوان الله علیه می‌فرمایند که و لعل بله «بل فی الجواهر انه مستلزم لمخالفة کثیرة من القواعد» صاحب جواهر فرموده این نظریه سوم با بسیاری از قواعد فقهیه مخالف است، دیگر توضیحی ندادند. حالا سید می‌فرمایند «لعل مراده منها» از آن قواعد این سه قاعده باشد «قاعدة عدم حل التصرف فی مال الغير

بدون طیب نفسه»، «لا یحل لأحد التصرف فی مال أخیه الا بطبیئة نفس منه» شما دارید می‌گویید که هیچ شرطی ندارد، خدا یک‌جا را نافذ قرار داده یک‌جایی نافذ قرار نداده، این با این روایت سازگار نیست با این قاعده «لا یحل الا بطبیئة نفس منه». دو «و قاعدة شرطیة الرضا فی العقود» با این قاعده هم نمی‌سازد، شما می‌گویید شرطی ندارد، رضا شرط نیست، خدا آن را نافذ قرار داده آن را نافذ قرار نداده. سه «قاعدة تسلط الناس علی أموالهم» مردم مسلط هستند به اموالشان، شما این‌جا می‌گویید نه آن اختیار خدای متعال است، بیع آن را صحیح ندانستید بیع این را صحیح دانست، آن را نافذ قرار داده این را نافذ قرار نداده، این با تسلط سازگار نیست. خب باز حالا این فرض کنید این مباحث هم باشد باز این‌ها ربطی به آن مسأله‌ی اصلی ما ندارد. خب این راه اول بود که ما می‌گوییم این جعل علامیت صرفه باشد.

س:؟؟؟ در مقام ثبوت اشکالی وارد نمی‌شود می‌شود؟

ج: بله؟ چه اشکالی وارد می‌شود در مقام ثبوت؟

س: در مقام ثبوت اگر این‌ها باشد این هم در کنارش باشد به عنوان؟؟؟ اشکال در مقام اثبات ممکن است

بشود اما در مقام ثبوت چطور اشکال می‌شود؟ خب آن‌ها را جعل کرده این را هم جعل؟؟؟

ج: یعنی این قواعد را جعل کرده آن‌ها را هم جعل کرده؟

س: این را هم جعل کرد؟؟؟

ج: اگر عموم خصوص مطلق باشد بله می‌گوید همه‌جا لا یحل الا این‌جا «الناس مسلطون علی أموالهم» الا این‌جا، همه‌ی عقود مشروط به رضا هستند الا این‌جا که فضولی بوده و بعد رضایت داده. فلذا گفتیم این‌ها دیگر بحث‌های بعد در مقام اثبات، ولی الان ما بحث‌مان بحث چی هست؟ بحث ثبوتی است، فلذا این بیاناتی که بزرگان این‌جا رفتند به مقام اثبات، جای آن این‌جا نیست. وقتی مسأله از نظر امکانی روشن شود وضعش حالا در مقام این‌که حالا مقتضای ادله چی هست؟ آن‌جا باید این‌ها را بحث کنیم.

خب مرحوم امام رضوان الله علیه در صفحه‌ی دویست و هفده تا چند صفحه بعد می‌فرمایند «تقریب المحقق الرشتی» که این محقق رشتی فرموده بود که رضای تقدیری کفایت می‌کند و تنظیر کرده ایشان «نظیر الاذن

المستفاد من شاهد الحال». اگر به خود اجازه‌ی مرحوم رشتی مراجعه کنید خیلی مطلب روشن‌تر می‌شود، گاهی بزرگان چون کلمات را نقل می‌کنند یک قسمت‌هایی‌اش را دیگر تریخ می‌کنند و حذف می‌کنند و در اثر این حذف‌ها گاهی مراد آن‌ها خوب روشن نمی‌شود. در اجازه ایشان مثال زدند، فرمودند که مثلاً انسان گاهی در یک اضطراری قرار می‌گیرد، الان آن شخصی که صاحب یک مالی هست مثلاً یک فرض کنید میوه‌ای هست، آبی هست، چیزی هست، کسی در یک حالت اضطرار قرار می‌گیرد و برایش روشن است که اگر صاحب این مال این اضطرار من را بداند حتماً راضی خواهد بود. این‌جا فتوای فقهاء این است که اشکال ندارد تصرف می‌توانی در این مال بکنی. با این‌که این‌جا نه اذن فعلی است، اذن فعلی این‌جا وجود ندارد، اذن تقدیری وجود دارد، یعنی اگر او مطلع می‌شد که من الان در یک حالت خیلی اضطرار آمیزی قرار گرفته‌ام خب حس انسان دوستی یا بالاخره هم‌کیشی یا کذا یا کذا باعث می‌شد که بگوید من راضی هستم این تصرف را در این مال بکند، ولی الان ممکن است اصلاً قطع به خلاف هم داشته باشد. پس بنابراین این‌جا چطور اذن تقدیری و رضایت تقدیری در این مثال کفایت می‌کند که مفتی به فقهاء هست؟ ما می‌گوییم که صحت معامله هم در آن رضایت تقدیری کفایت می‌کند، همان‌جوری که «نظیر الاذن المستفاد من شاهد الحال» که شاهد حال مثال‌هایی دارد یکی‌اش این است که مثلاً در خانه‌اش را باز کرده خب معلوم است که دیگر راضی هست هرکه برود آن‌جا استراحت کند نماز بخواند چه. و یکی از شاهدها هم این است که این انسان رقیق القلبی است، آدمی انسانی است اخلاقی است، ببیند من الان در این حالت نیازمندی هستم حالا برای هر وجهی او راضی خواهد بود. بعد ایشان فرموده قال، یعنی قال الرشتی قدس سره «انّ الاجازة كاشفة عن ذلك جدا و لو بعد الردّ» یعنی چون بعداً خواهد آمد که یکی از شرایط نفوذ اجازه گفتند باید مسبوق به رد نباشد، ایشان فرمودند حتی اگر رد کرده باشد معامله را ولی بعد از رد بیاید اجازه بدهد این هم کفایت می‌کند، چون این اجازه هم کاشف است از چی؟ از این‌که در آن زمان اجازه‌ی تقدیری و رضایت تقدیری وجود داشته. «فإنّ الكراهة الباعث على الردّ من حيث خفاء الجهة الرَّاجحة» چون آن‌وقتی که رد کرده این به‌خاطر این بوده که آن جهت راجحه‌ای که بعداً در زمان اجازه به آن متوجه شده آن موقع غفلت از آن داشته ولی اگر غفلت

نداشت خب اجازه را می داد دیگر، رضایت را داشت و ما رضایت تقدیری مقصودمان همین است دیگر. «فلا

منافاه بین الردّ فعلاً و الرضا التقديری». خب ...

س:؟؟؟ اصلاً فرق می کند با ...

ج: بله؟

س: اجازه ی تقدیری بالآخره اجازه هست با تأخیر ولی توی بحث ما اصلاً این اجازه متنفی است ...

ج: نه، اجازه ی تقدیری مگر معنایش چی هست؟ حالا البته حالا اگر اجازه بفرمایید ما مطالب آقا را نقل کنیم

و ایشان احتمالاتی دارند برای این مسأله که رضای تقدیری یعنی چی؟

ثم قال، خود رشتی فرموده «لیس فيه سوى امور» توی این مبنایی که من اتخاذ کردم فقط چند اشکال وجود

دارد «الاول، أحدها: أنّه مخالف لظاهر كلمات الفقهاء، ثانيها: أنّ مقتضاه تأثير الإجازة و لو بعد الردّ، و وقوع

الردّ لغوا» این هم لازمه اش است، چون در مواقع رد هم چی هست؟ رضایت تقدیری وجود دارد دیگر و باید

بگوییم این ردی که کرده نه و با این که این مسأله هم با مثال فقهی آقایان نمی سازد. «ثالثها: ظهور الأدلّة فی

اعتبار الرضا الفعليّ» که همان آیه ی شریفه رضای فعلی را می گوید رضای تقدیری خلاف ظاهر ادله است.

«رابعها: أنّ مقتضاه جواز التصرف قبل الإجازة إذا علم أنّ المالك يجيز» باید بگوییم قبل از اجازه هم می تواند

شخصی که در اختیار گرفته و خریده یک امری را فضولتاً این می تواند تصرف کند در صورتی که می داند آن

آقا اجازه خواهد داد. پس می داند که.... چون وقتی می داند او اجازه خواهد داد قهراً پس می داند که این

فضولی همراه با رضایت تقدیری هست. ما الان رفتیم از یک نفری مثلاً ماشین خریدیم، می دانیم که این فرزند

کسی است که این ماشین مال پدرش هست و می دانیم فضولتاً دارد می فروشد. اما ما که داریم می خریم همان

موقع می دانیم بعداً که برویم با پدرش صحبت کنیم اجازه خواهد داد. خب پس بنابراین لازمه ی این که اجازه

کاشف از رضای تقدیری این است که همین الان قبل از این که برویم اجازه بگیریم پس ما می دانیم این

معامله ی فضولی مقارن است با اجازه و رضایت تقدیری مالک. پس الان معامله صحیح صحیح است این

ماشین هم به ما منتقل شده هرگونه تصرفی در آن می توانیم بکنیم. کدام فقیه است که اجازه بدهد که قبل از

اجازه و تحقق اجازه از مالک این صحیح است و تعامل مع این جنس معامله‌ی این که به یک بیع صحیح، یک معامله‌ی صحیح به شما منتقل شده. می‌فرماید این چهار اشکال بود ولی «و الکلّ هیّن» یک سه تا نقطه گذاشته؛ آن جا که نگاه کنید ایشان فرموده «و الکلّ هیّن» ظاهر عبارتی که امام نقل می‌کنند یعنی «و الکلّ هیّن من جمیع جهات» ایشان می‌گویند نه، «و الکلّ هیّن» دو سه تا کلمه... «و الکلّ هیّن» بالنسبه به اشکالاتی که به بقیه‌ی انظار وارد است یک هیّن اضافی است یعنی وقتی ما این مختار خودمان را با مختار دیگران مقایسه کنیم این اشکالات در مواجهه نسبت به اشکالاتی که به آن‌ها وارد می‌شود هیّن. بعد وارد این شدند «إلی أن قال» اما اولی که مخالف با ظواهر کلمات فقهاء هست ایشان می‌فرماید خب اگر ما دلیل داشتیم ما ابناء الدلیل هستیم، اجماعی که نیست حالا یک عده از فقهاء این مخالف ظواهر کلمات آن‌ها باشد. این مضر که نیست یک اجماعی که کاشف از قول معصوم باشد و ما بگوییم داریم مخالفت با معصوم سلام الله علیه می‌کنیم که نیست، یک عده از فقهاء که کلمات‌شان به دست ما رسیده آن هم نه همه، بله حالا ظهور کلمات آن‌ها هست و این لا بأس به بعد از این که ما دلیل داشته باشیم.

و اما این که دومی که گفتید «مقتضاه تأثیر الإجازة و لو بعد الردّ» فرموده «فإن الردّ لیس مانعاً و لو علی تقدیر اعتبار الرضا الفعلی؛ لعموم الأدلّة و خصوصها» چون بعداً خواهیم گفت توی بحث، این که گفتند اگر رد شد معامله که معامله را رد کرد بعد آمد اجازه داد این به خدمت شما عرض شود که لازمه‌اش این است که پس آن رد لغو بشود نه، این مقتضای ادله این است که اگر اجازه داد صحیح است، وقتی که اجازه می‌دهد رضایت فعلی داریم دیگر، و این مهم نیست، این آیه‌ای نازل نشده که رد جلوی اجازه، جلوی رضایت را می‌تواند بگیرد.

س: حالا این ردّ لغو شد ...

ج: بشود آسمان به زمین می‌آید؟ ردّ لغو بشود مهم نیست که.

بعد ایشان می‌فرماید که حالا تازه اگر شما بگویید که این ردّ چون یکی از دلیل‌هایی که آن جا بعداً می‌آید که می‌گویند اگر رد کردی دیگر قابل اجازه نیست حرف‌شان این است که وقتی شما رد می‌کنی آن عقد را کأنّ

از بین می‌برید و دیگر آن قابل استناد به شما نیست، آن عقد از بین رفت شما چی را می‌خواهید اجازه بدهید؟ عقد مذهب است، مزیل است، آن عقد را از بین می‌برد مثل فسخ می‌ماند، کسی که می‌آید عقد را فسخ می‌کند بعد الفسخ که دیگر نمی‌تواند بگوید اجزت، چون دیگر با فسخ عقدی نیست که بگوید اجازه دادم. این جا هم ایشان فرموده وقتی که رد کرد یعنی کأنّ گفت من آن عقد را که فضولی انجام داده است منهدم کردم از بین بردم، خیلی خب حالا که آن را از بین برد «یوجب زوال ارتباط العقد بالمالک المجیز، فتکون الإجازة بعده كالرضا الابتدائی من غیر عقد» الان می‌شود رضایت بدهد این، وقتی می‌گوید اجزت، ظاهرش می‌گوید دارم رضایت می‌دهم به این که؟؟؟ و این خودش انشاء معامله‌ی جدید می‌شود. بعد فرموده است که «فالتأمّل» که این راه دوم اگر ما بگوییم که از بین می‌برد این انشاء جدید نمی‌خواهد بکند، این دارد آن انشاء قبلی را اجزت دارد می‌گوید و با این که می‌گوید، نه این که دارد یک رضایت ابتدایی می‌گوید، این بر خلاف آن چیزی است که آقای مجیز در نظرش هست. بعد اما ثالث که فرمود که شما اشکال سوم‌تان چی بود؟ این حرف مرحوم رشتی درحقیقت جواب سید و بزرگان دیگر و محقق خوئی و این‌ها هم در این جا ایشان دارد می‌دهد

س: درست است؟ یعنی وقتی که رد کرده؟؟؟، اگر رد کرده و متوجه آن مصلحت نبوده ما نمی‌توانیم بگوییم عقد کلاً زائل شده، چون متوجه مصلحت نبوده، آن عقد هم وجودش متوقف بر آن مصلحت ...

ج: نه ببینید مثل این که بگوید فسخ متوجه این نبوده، ببخود، این خیلی چیز به درد بخوری است. مثل فسخ می‌ماند، مثل این که طلاق بدهد مثلاً مرد زوجه‌اش را طلاق بدهد، خیال می‌کند بعد بگوید عجب کار خطایی کردیم، بالاخره طلاق دادی دیگر، طلاق دادی دیگر گسستی این عقد را، مصلحت این جا کارآیی ندارد. این جا این شخص ولو خطاً ولو در اثر این که خیال کرده مفسده دارد آمد بالاخره گسست، از بین برد، گفت قبول ندارم رد می‌کنم این معامله که تو انجام دادی

س: فرض ایشان رضای تقدیری است حاج آقا، گفته رضای تقدیری مدلول خودش این است که آقا می‌گوید مصلحت باشد عقد هست، ایشان این جور فرض کرد، من طبق فرض ایشان می‌گویم ...

ج: ایشان که قبول دارد، این اشکالات را دارد جواب می‌دهد، ایشان که بله، ایشان می‌فرمود با رد همین رضای تقدیری وجود دارد. می‌خواست بفرماید که حرف را چه جور، با قوم چه جور سازگاری داریم حرف‌مان را؟ می‌خواست از این راه بیاید با قوم سازگاری کند.

آخرین فرمایش ایشان که مهم است این فرمایش، فرموده است که خب اشکال سوم چی بود؟ «ثالثها: ظهور الأدلّة فی اعتبار الرضا الفعليّ»، «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَضٍ» ظاهرش رضایت فعلی است نه تقدیری. ایشان فرموده «فلمنع الظهور» آن را قبول نداریم که در رضای فعلی باشد «لأنّا لا نجد فرقاً بین قوله (صلی الله علیه و آله و سلم): لا یحلّ مال امرئ مسلم إلّا بطبیة نفسه و بین قوله تعالی «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَضٍ» فکما أنّ الرضا التقديریّ کاف فی الحلّ تکلیفاً، كذلك هنا یکفی فی صحّة العقد و تأثیره، انتهى ملخصاً» فرموده مرحوم رشتی فرموده مگر پیامبر نفرموده بحسب این نقل «لا یحلّ مال امرئ مسلم إلّا بطبیة نفسه» شما این طیب نفس را طیب نفس فعلی معنا می‌کنید یا نه این طیب نفس را اعم می‌گیرید از طیب نفس فعلی و طیب نفسی که تقدیری است؟ خب فقها این را اعم می‌گیرند می‌گویند اگر شما اذن فحوی دارید یا همان مثالی که خودش ایشان عرض کردم زدند در اجازه، فرمودند اگر یک حالت اضطراری برایت پیش آمد که می‌دانی اگر آن مالک به این اضطرار شما واقف باشد راضی خواهد بود، گفتند این‌جا تکلیفاً اشکال ندارد که تصرف در آن مال بکند. پس شما «لا یحلّ مال امرئ مسلم إلّا بطبیة نفسه» را باید اعم بگیرید از فعلی و تقدیری. خب این آیه‌ی شریفه این حکم تکلیفی را دارد می‌کند آن آیه، این آیه‌ی مبارکه حکم وضعی را دارد می‌فرماید، صحت را می‌فرماید، همان جور که؟؟؟ طیب نفس در این‌جا اعم است، فرقی بین این‌جا و آن‌جا نیست.

س: آقا این لازمه‌اش کشف است، کشف نیست اصلاً....

ج: بله؟

س: لازمه‌ی این صحت کشف نیست؟؟؟

ج: مگر ما خواستیم با این کشف را درست کنیم؟ کشف و ادله‌اش بعداً می‌آید، این جا فعلاً در مقام این هستیم که می‌خواهیم جعل این که کشف را بنابر صورت اولی بگوییم قابل تصویر است، اگر ادله دلالت کرد نأخذ به. و آن این است که طبق علانیة؟؟؟ باشد که راه اول علانیة این بود که بگوییم رضای تقدیری کفایت می‌کند این کاشف از آن رضای تقدیری است.

خب این فرمایش اخیر این بزرگوار که در این جا فرمودند. بعد «و ترک الجواب عن الرابع» آن اشکال چهارم که «جواز التصرف قبل الإجازة» دیگر آن را جواب ندادند مرحوم رشتی قدس سره. خب این فرمایش محقق رشتی.

مرحوم امام رضوان الله علیه سه تا احتمال ظاهراً در رضای تقدیری بیان می‌کنند؟؟؟ که ممکن است این مرادشان باشد ممکن است مراد باشد ممکن است این مراد باشد و هر کدام از این احتمالات را یا اشکالی عقلی می‌کنند یا می‌گویند مستحیل است ولذا می‌گویند اصلاً این راهی که محقق رشتی پیموده است لا یمکن المصیر الیه ان شاء الله فرمایش امام برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پایان